

سنگ  
ز منجوق سنگ ~~مرد~~ + تو ایها نه گرض میان ~~سنگ~~ قرار

۲

بیشتر مرد غصه تا مرد + امید از زندگان بر نگرد  
اگر صد کس با یکدیگر بود + نبود با یکدیگر که در فراد  
غصه خانی از نظر فرود است

---

تطای ۱۰۰ هزار مصرع ~~کلمه~~ که روزی ده صبح در زندگی است  
نظامی یک منظوم ۱۴ هزار مصرعی را طایف که در یک کلمه ~~مرد~~ است  
عزل آه و قصاید مختلف نظامی تقریباً ۲۰۰۰ مصرع است



از این فرط طبع و به لعل میگویند اگر محزون را بنشیند او را غوا...  
در این وقت چون سلام ابن سلام که گفتند تمایل است  
از لعل غرضش را میگویند و بعد از او مراضی بنویسد فوطا نور میگویند که هر کس  
در میان آن درمانی بنام نوفل به محزون قتل میدهد  
مرد در سینه لعلی را باورساند نوفل با قبله لعلی میگویند  
اول بندگی بعد تابع شود و سایر لعلی میگویند که در قرآن را برده  
در این محزون میگویند محزون که از نا امید نشد به همراهش با برهان  
در همان وقت فوطا بنویسد  
محزون را در بدن لعلی با لعلی که در آن خانه او میبود و دل میخواست  
و بدن لعنه مذکور است زیاد مینماید و فرار میکند  
لعلی را به این سلام میدهند و شب اول لعلی بیای نشستی  
میزند و این سلام دیگر عزت میکند لعلی نزدیک شود  
محزون را فرستد و میبرد در میان آن محزون میگویند یا زود آفرین  
به این است نوفل محزون با لعلی که در آن میگویند هر کس که  
بدر میبرد محزون تمام است او در قرآن که میگویند و با جمع  
باز بصرا فرار میکند یک روز یک ریگند که نام آن از لعلی  
به محزون رسانند و با لعلی میگوید

بسم الله الرحمن الرحيم  
دانش محزون در ارومان و لشکر بصره ساورد و مادر محزون  
نزدیک به لیرا لیرا سکنه بی فایده ماند و آدم هم همرد

لعل بوسه سلیم با محزون ملاقات سکنه بفرست  
در وقت آنگاه معانات بود آن زور اگر سکنه محزون شوم  
نه روز بیود هم از بغداد کجاست سلام نزد او است کجا  
محزون را از بوسه سکنه

در سلام همرد و گویا ایصال بن علی و صفوی ازین  
همرد و با فر محزون سگرد و ازین است و کسان از غم همرد  
و محزون لیرا فرستاده است که در آن نرفته خود را یاد سگرد  
محزون هم در قبر سالی حال بسیار در ایصال صاف بود  
دفن سگرد

حِفَّتِ بِسِی  
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
لوزن "کَلَامٌ"

4

برایم کرد بر نزد کرد اول است

منظومه مابضول مقدمه از شروع شد و نامم به سغدر دینه این منظومه  
Kopna ارسلان واقع میگردد و اورا با بده مان  
رضی

از خود برای بیدانه

منظومه مابضج حدادنه شروع شد و مبدع سخن مایه دارد

وزن دان قالان مایه مایه از کلام در

مابضقا بر شش کولکدن عبادت در

در آخر مقدمه به بر بر لفظ میگردد

من که نوز لانه م که کفایت لغزم  
من صدق *danrydary* کس نوز اولومده حاکم

لغزیت منم دوستم اولاده دای ماقس اولادین

مابضقارینا قوللون امگ منه یارا شامی ؟

لوز سفرن دن مابضقاسینا بر پارچا چوک درمه این

مابضقا یارا ما زالارین سفر سنده صلوا میگردد دن ماقس در

لا بدیم پیر ز کور حفظ مار است مژد گرد ما صحت از خود  
بودن در کور کور آنها را با خود بد کرد و در کور ما را  
نیز با پناه من معنی نفعان در نهاد ~~مطلب~~ درام و ارم  
درین مانند و از هر کور و بود و فقر و فقر و فقر  
بیمار معارض بود که را در نفعان فقر یافت که بر این  
که از کور آن سینه فرد و با کور است  
که در سینه گفت فتوانم فقر کنیم که فقر بود  
و نفعان از کور است سینه را در شاه در کور ضیان فقر  
لا زرد سینه را از نام فقر نباشن است  
دفعه خود از پناه سر به بیابان کور است و سر او  
نام *Myosap* تربیت درام را عهد گرفت  
سلام زبان را در کور و کورنا نه بدید از غمدم را  
زا گرفت  
درام کور را در کور است یک رفت کور فر  
او است نفع امر بود که از آن بر در آن قرار داد  
گور فر کور است انعام هم خود را از درام بگردد درام از درام است

گشت در افزای خود برد . کورخ هر ام را داخل خانه برد  
که در آنجا گفتی نرفته بود . هر ام . نیم شکر کورخ و کج بر زور  
صل کرد . یک روز هر ام در خود ترق به اطاعت رفت که در آن  
عکس یافت بسیار از خود را در تکیه می بین آنها  
از آن پس در آن اطاق رالت .

نزد گرد مردم بودند آن پسر مرد را طاعتین او را در  
ایم خریه هر ام رسد با یکدیگر *سپه مهر* قول کند  
و یاد دهنده باشد از نوبت که مردم از نظم بدر تو بر آنست  
تأذینند . و هر ام داخل امران شده و خود است تا ج و کت  
رایت آرد که نودان چون گویند یاد کرده بود  
راضی شدند . مالاخره هر ام تا ج را بن دور کردند  
و آنرا در بسته از خود گذشت

در یک هر ام آسائیر و در اوزان ریاض بود ولی قحط  
سه هر ام انبار را ناز کرد و فقوای خود را داد عمالی  
قحط سه قویا گفتند مرد که هر ام زار آرد که کرد  
هر ام یک روز آن . بافت گمنام که بود تو چه بود

۹  
 مضمون فتنه به بهرام گفت یک آید را ضایع نشا گفته  
 که با پسر به گوشتی بخشد. بهرام ایچ ایورد انعام داد که فتنه  
 گفت کار سر کرده ای فقط در اثر تمرین من است  
 ایچ ایچ را کرد بهرام خصایصش بود که او را بیکه  
 و در راه به سر کرده ای داد. فتنه از سر کرده خود پسر کرد  
 فخر بیکه را به بهرام بدید. بهرام عکسش را در آید فتنه  
 را در برهی در آن خود برد. فتنه بر او یک کوسه  
 را از پیکر زلفه آن فقره بالا آورد تا گوشه را در آن  
 دقت بهرام به آن فقره بود و میرسد صفا در حق نصرت ساله به پسر  
 از نام مکنان بالا خواهم رفت برگرده بیکه ام که چیزی  
 فقرت است که یک ماورا را ببرد فتنه استکار را بیکه  
 بهرام بیکه

بوسنن قوتی اولما فتنه ان دیشل

سن گوزونو بویا *amugorunice*

دقر حاجب بیدیه

شایم بویک هواری + *Okuz* عادت الیه بی لاه آکان عادت  
 دیشل کی؟



هرام قسه را سناخته ماد و عروسا مکنه و لبر کره الغام سینه . در ابروت  
خاتمان چین با ایران جمله مکنه

۱۵

(وقتی هرام دکتور قسه را التام داد قسه تا وقت  
بود اد اهرت ادیده یک پنج برش بود و در اوجاق برورد و در  
اللام

اول هرام سگت نمود دلایه قول کرد او به بر خاتمان عالیله  
هرام دفر قف با پناه را که مکنی دهان او در خورش دیده  
نود میگردد یعنی دفر با پناه بند - کیم اوزارزم بدلاویان  
مغز - بنزانش و ایرانی

تا کرد سمنار در مغز سال لاقه بر این وقت نشانی میزند  
رنگ روزگار نغمه و سناکه کنگه آن روزگار اجابت مکنه  
یعنی سیاه (سناکه بخارده - Camyppn) شنه

- رزد هوزیه مکنه
- سنا ماه دوشنه
- قرمز مایه بیخ سوشنه
- فروزه ار قتر - مگرده - ۴
- نگه مثل - روتتر - ۵
- سینه - زهره Benepa - جمع